

ارغنده یا آرغده؟

(تصحیح واژه‌ای در شاهنامه)^۱

پژمان فیروزبخش (دانشجوی دکتری ایران‌شناسی دانشگاه هامبورگ)

پیشکش به دکتر جلال خالقی مطلق

چکیده: از جمله واژه‌های دشوار و شاذ شاهنامه فردوسی ارغنده (به معنی «خشمگین») است که در بعضی از دست‌نویس‌های کهن این کتاب به صورت آرغده ثبت شده است. مقاله حاضر در پی اثبات درستی ضبط آرغده در شاهنامه و سایر متون قدیم فارسی است و ارغنده را صورت تغییر یافته‌ای از این واژه می‌داند، که ارتباطی با arɣand و ērand فارسی میانه و arəyant- اوستایی ندارد. نویسنده، ضمن بررسی برابری arəyant- اوستایی در زند

(۱) از استاد گرامی‌ام دکتر محمود امیدسالار، که قبول زحمت نموده این مقاله را خواندند و اصلاحاتی را گوشزد کردند، سپاسگزارم. از دوست ارجمندم دکتر احمدرضا قائم‌مقامی که همواره از مشورت عالمانه‌اش بهره‌مند بوده‌ام و بدون راهنمایی‌ها و کمک‌های او این مقاله به انجام نمی‌رسید بی‌نهایت ممنونم. همچنین از دوستان خوبم آقایان یوسف سعادت، ارحام مرادی و سعید لیان که هریک به نوعی در تدقیق این مقاله سهیم بودند صمیمانه متشکرم.

اوستا و دیگر متون پهلوی نشان داده است آنچه مصححان اغلب ērang خوانده‌اند گونه دیگری از aryand است و باید ērand خوانده شود.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه فردوسی، ارغنده، آرغده، arəyant- اوستایی، aryand پهلوی، ērand پهلوی

در شاهنامه فردوسی به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق واژه ارغنده ۱۰ بار و ظاهراً در همه موارد، به معنی «خشمگین» آمده است. نخست، نگاهی به ابیات و نسخه‌بدل‌های این واژه بیفکنیم:

۱. زره در بر و بر سرش بود ترگ دل ارغنده و تن نهاده به مرگ
(دفتر دوم: ۴۳۱، بیت ۱۹۰)

ف، ژ: ارغده^۱؛ لی: آغنده؛ پ: آرغده؛ آ، ل: آکنده؛ لن: ۲: ازغنده؛ ل، ق: دل و جان و تن را نهاده (ق: بر نهاده)؛ و: قبا جوشن و دل نهاده؛ متن = لن، ق، ۲، ل، ۲، ب.

۲. سراپرده‌ای سبز دیدم بزرگ سپاهی به‌کردار ارغنده گرگ
(دفتر سوم: ۲۶۶، بیت ۲۶۱۰)

ف، ل، ژ، ق، لن، لی، ل، ۳، پ، و، لن، ۲، آ: درنده؛ س، ق، ۲: غرنده؛ متن = ل، ۲، س، ۲، ب.

۳. برآورد سوی خوارزم و کوس بزرگ سپاهی به‌کردار ارغنده^۲ گرگ
(دفتر چهارم: ۱۰، بیت ۱۱۷)

ل، ژ، س، ق، لن، ل، ۳، آ، ب: درنده؛ ف، ل، ۲، س، ۲، ق، ۲، لی، پ، و، لن: ۲: غرنده.

۴. پس آن بیدرفش پلید سترگ به پیش اندرآید چو ارغنده گرگ
(دفتر پنجم: ۱۱۴، بیت ۳۹۷، سروده دقیق)

س، ک، ل، ۲، س، ۲، لی، ل، ۳، آ، ب: بکردار؛ ژ، ق، لن، ق، ۲، پ، و، لن: ۲: چو درنده؛ متن = ل.

(۱) ضبط دست‌نویس فلورانس ارغده است. دکتر خالقی مطلق، به دلیل خرابی عکس مورد استفاده‌اش، در این موضع، آن را به اشتباه ارغنده خوانده است. ضبط دست‌نویس نویافته دانشگاه سن‌ژوزف (با نشان اختصاری ژ) را در همه موارد، نگارنده به جمع نسخه‌بدل‌ها افزوده است.

(۲) در متن غرنده آمده است، اما دکتر خالقی مطلق در یادداشت‌های شاهنامه (بخش ۲: ۱۲۵) آن را گشته ارغنده دانسته و در واژه‌نامه بخش دوم یادداشت‌ها نیز این بیت را در شمار شواهد واژه ارغنده آورده است.

۵. یکی نامه بنیشت نزدیک کید چو شیری که ارغنده گردد به صید

(دفتر ششم: ۲۰، بیت ۲۳۸)

ژ: غرنده؛ س: آهنگ دارد به؛ ق، لن ۲: غرنده گردد ز؛ پ: آرغده گردد ز؛ لن: آزرده گردد
ز؛ ک، ل ۲، س ۲، ق ۲، لی، ل ۳، آ، ب: ارغنده گردد ز؛ متن = ل.

۶. دژ آگاه مردی چو دیوی سترگ سپاهی به کردار ارغنده گرگ

(دفتر هشتم: ۱۵، بیت ۱۶۲)

ل، ژ، ق: درنده؛ ل ۲، ق ۲، لی، ل ۳، آ، ب: غرنده؛ متن = س، ک، لن، پ، و، لن ۲.

۷. ز خاقانیان آن سه ترک سترگ که ارغنده بودند برسان گرگ

(دفتر هشتم: ۳۴، بیت ۴۱۹)

ل، آ: غرنده؛ ژ: آرغده؛ متن = س، ق، ک، س ۲، لن، ق ۲، لی، ل ۳، پ، و، لن ۲، ب.

۸. ز خاقانیان آن سه ترک سترگ که بودند برسان ارغنده گرگ

(دفتر هشتم: ۴۳، بیت ۵۳۹)

ژ: آرغده؛ س، ق: غرنده؛ ل، آ: غرنده برسان؛ لی، و، ب: ارغنده برسان؛ متن = ک، س ۲، لن، ق ۲، ل ۳، پ، لن ۲.

۹. برآشف و زان کار ننگ آمدش چو ارغنده شد، رای جنگ آمدش

(دفتر هشتم: ۱۳۷، بیت ۱۸۰۴)

ژ: آرغده؛ متن = سایر دست‌نویس‌ها.

۱۰. بدو گفت هنگام رزم تُبرگ بدین‌گونه بودم چو ارغنده گرگ

(دفتر هشتم: ۲۳۲، بیت ۳۰۵۰)

ل، ق: غرنده؛ ژ: آرغده؛ متن = س، ک، ل ۲، س ۲، لن، لی، ل ۳، پ، و، لن ۲، آ، ب.

صرف نظر از دست‌نویس نویافته سن‌ژوزف (پیش از ۷۰۰ق)، خالقی مطلق تنها در دست‌نویس پاریس (۸۴۴ق)، آن‌هم فقط در دو بیت از این ابیات، ضبط آرغده را پیش روی داشته است. بنابراین، او ارغنده را به متن برده و در تأیید آن ابیاتی را از رودکی، گرشاسپ‌نامه و کوش‌نامه گواه آورده است (خالقی مطلق ۱۳۸۹، بخش ۱: ۷۴۷؛ بخش ۳: ۷). ما بعدتر به ارزیابی این شواهد خواهیم پرداخت.

لغت‌نامه‌های قدیم فارسی، دست‌کم از قرن هشتم هجری به بعد، این دو واژه را یکی دانسته‌اند. مثلاً محمد بن هندوشاه نخجوانی در *صحاح الفرس* (ص ۲۶۰) هر دو واژه را ذیل یک مدخل آورده: «آرغده و ارغنده خشم‌آلوده باشد»^۱. در *زفان‌گویا* (بدرالدین ابراهیم: ۱۸) نیز ذیل مدخل آرغده آمده: «مرد جنگاور، و گویند ارغنده مرد خشمناک». همچنین در *مجموعه الفرس* (جاروتی: ۲۲۱) ارغنده و ارغده ذیل یک مدخل آمده و به «خشمناک و کینه‌خواه» معنی شده‌اند. در *شرفنامه منیری* (قوام فاروقی، ج ۱: ۱۰۶، ۱۱۱) نیز هر دو واژه یکسان معنی شده‌اند. مؤلف فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۱: ۱۰۸) هم می‌نویسد:

«آرغده... دو معنی دارد: اول 'خشمگین و قهرآلود' را گویند و آن را ارغنده نیز خوانند ...»

دوم به معنی 'حریص' آمده»

و در جای دیگر می‌گوید:

«ارغده و ارغنده... دو معنی دارد: اول 'خشمگین و غضبناک' بود ...؛ دوم 'حریص و

خداوند شره' را نامند» (همان: ۸۳۲-۸۳۳).

باید توجه داشت که برداشت این لغت‌نامه‌ها نمایانگر شناخت عموم ادبا و شاعران آن دوران از دو واژه مورد بحث است. پس می‌توان استنباط کرد که از یک حدود زمانی به بعد قدما دیگر تفاوتی، لاقلاً به لحاظ معنا، میان این دو واژه قائل نبوده‌اند. اما امروزه، با بهره‌گیری از فقه‌اللغه، می‌توان مشخص ساخت که آرغده تا اوایل دوره فارسی کلاسیک واژه مستقلی بوده است و ارغنده در فارسی کهنه (archaic)^۲ و اوایل فارسی کلاسیک بدین صورت و معنی وجود نداشته است. برای روشن شدن مطلب، لازم است تا سابقه هر دو واژه را مورد بررسی قرار دهیم.

(۱) در متن چاپی «آزغده و آزغیده» آمده که تصحیف «آرغده و ارغنده» است. ملاحظه کنید که واژه دوم را ممکن است مصحح به اشتباه گذاشته باشد.

(۲) برای آگاهی از این تقسیم‌بندی دوره‌های زبان فارسی، نک: صادقی ۱۳۸۰: ۲۵۷، پانوش ۲.

۱. ارغنده

در اوستایی صفتی هست با ستاک *ərəyant-* که دو بار در یشت‌ها (۴: ۷؛ ۱۹: ۴۴)، پنج بار در *وندیداد* (فرگردهای ۷: ۲؛ ۸: ۷۱؛ ۹: ۲۶؛ ۱۴: ۶؛ ۱۹: ۴۷)، یک بار در *اوگم‌دیچا* (۲۸) و یک بار در *پرسش‌نیها* (۴۱) آمده است و از این میان، پنج بار صفت *دوزخ* و چهار بار (فرگردهای ۷، ۸، ۹ و ۱۴ *وندیداد*) صفت *مگس* واقع شده است.

بارتلمه ابتدا (۱۸۸۳: ۲۲۰) این واژه را «تاریک» و بعدتر (۱۹۰۴: ۳۴۹) «وحشتناک، نفرت‌انگیز» معنی کرده و همین معنای اخیر مورد قبول بیشتر دانشمندان قرار گرفته است. اما دو اوستاشناس نامدار، یعنی هومباخ و هینتسه، در ترجمه‌هایی که از *زامیاد* یشت منتشر کرده‌اند، برابر دیگری برای این صفت ارائه داده‌اند. هومباخ آن را از ریشه *arg** و به معنی «پراشوب/ پرهیاو» دانسته و با *ارغنداب* فارسی، که نام رودخانه است، قیاس کرده است^۱ (هومباخ و ایچاپوریا ۱۹۹۸: ۱۲۴، ۱۷۹).^۲ او معتقد است که کاربرد آن برای مگس بر صدای پرواز آن حشره دلالت دارد. هینتسه نیز به مانند هومباخ *ərəyant-* را به «پراشوب/ پرهیاو» ترجمه کرده است. او نخست، نظر قدیم بارتلمه را، که واژه اوستایی را با *rājas-* ودایی به معنی «تاریکی» مرتبط فرض کرده بود، بررسی کرده و تاریخ خواندن *دوزخ* را با *ερεβος* یونانی به معنی «تاریکی (زیر زمین)» در تطابق یافته است. هینتسه این تعبیر را با روشن خواندن *گرودمان* در بیت *b* از بند ۴۴ در تقابل دیده و بدین ترتیب تضادی میان ابیات *a-b* و *c-d* برقرار دانسته است. او عقیده دارد که اگر معنی «تاریک» درست باشد، *ərəyant-* خواندن مگس به اعتبار رنگ سیاه اوست. با این حال، هینتسه وجود *ارغند* در فارسی را مخالف این استنباط دانسته و واژه اوستایی را با

(۱) *ارغنداب* نام دو رود است، یکی در قندهار و دیگری مابین عراق عجم و آذربایجان (نک: سروری، مجمع *الف*، ج ۱: ۱۵). نام این دو رود در متون قدیم جغرافیایی و تاریخی نیامده است و تنها از حدود قرن یازدهم هجری است که به نام آنها برمی‌خوریم. بنابراین، باید پذیرفت که اسم‌گذاری این رودها پس از تحول آرغده به ارغنده و کوتاه شدن ارغنده به ارغند (نک: جلوتر) صورت گرفته است.

(۲) او پیش‌تر در کتاب مشترک خود با جاماسپ‌آسا، *پرسش‌نیها*، این معنی را ارائه داده بود (نک: جاماسپ‌آسا و هومباخ ۱۹۷۱: ۶۳، ۸۷).

فعل ودایی rghāyāti به معنی «می‌لرزد، در آشوب و جنبش است»، مقایسه نموده است.^۱ او با ارتباطی که میان این دو قائل شده، معنی اصلی -ərəyant- را چیزی نزدیک به «خروشان، لرزان» دانسته است (هینتسه ۱۹۹۴: ۲۳۳-۲۳۴).

در زند وندیداد، -ərəyant- همه‌جا به سَلْمَت، سَلْمَتَد یا سَلْمَتَد برگردانده شده است. این واژه را پهلوی‌دانان به صورت‌های مختلفی تصحیح و قرائت کرده‌اند. داراب دستور پشوتن سنجانا آن را در فرگرد ۷ به سَلْمَتَد /aērang/ «کثیف» (سنجانا ۱۸۹۵: ۱۰۸)،^۲ در فرگردهای ۸ و ۹ به سَلْمَتَد (همان: ۱۶۲، ۱۸۲)،^۳ و در فرگرد ۱۹ به سَلْمَتَد (همان: ۲۱۱) تصحیح کرده است.^۴ بارتلمه در فرهنگ ایرانی باستان (۱۹۰۴: ۳۴۹) زند واژه اوستایی را ēring آورده است. دستور هوشنگ جاماسپ این واژه را نخستین بار سَلْمَتَد /aērōgad/ «گندیده» (هوشنگ جاماسپ ۱۹۰۷: ۱/۲۳۸)،^۵ و در سایر موارد سَلْمَتَد (همان: ۱/۳۹۴، ۴۹۶، ۶۴۳) خوانده است. او در واژه‌نامه‌ای که برای زند وندیداد تنظیم کرده، تلفظ و معنای آن را در همه موارد aīrang «متعفن» دانسته است (همو: ۱۴/۲). بهرام‌گور طهمورث انکلساریا این واژه را در فرگردهای مختلف، به ترتیب، aērang «چابک» (انکلساریا ۱۹۴۹: ۱۵۲)، aērag «چابک» (همان: ۲۱۴، ۲۴۰) و aērang «متعفن» (همان: ۳۰۰، ۳۹۰) خوانده است. کاپادیا (۱۹۵۳: ۲۴۲) نیز در واژه‌نامه‌ای که برای زند وندیداد فراهم ساخته، آن را aīrang یا airangد آوانویسی کرده و به «متعفن» ترجمه نموده است.
 در پرسش‌نویسی نیز -ərəyant- به ērang برگردانده شده است:

buuat̄ vīspanam̄ [a]ci[št̄]m̄ pa[o]š[i]št̄m̄ca yaṭ̄ əṛəyāt̄ daožanhum; cē-š̄ bēt̄ ān̄ i

harvist vattartom u pūtaktom kē ērang dōšaxv.

(۱) مایرهنفر (۱۹۵۶: ۱/۱۱۹) ارتباط این دو لفظ را مسلم فرض کرده، اما بعدتر (همو ۱۹۹۲: ۱/۲۴۹) با قید تردید آن دو را به هم مرتبط دانسته است.

۲) So ML., BU.; Modern MSS سَلْمَت = Pers. ارغند.

۳) So PB., ED.; L. سَلْمَتَد.

۴) تصحیح وی تنها فرگردهای ۱-۹ و ۱۹ را شامل می‌شود.

۵) IM: سَلْمَتَد ۷; DJE, DN, DJR: سَلْمَتَد ۷; DPS, Sp: ۷.

۶) DPS: ۷; DR, MUI: سَلْمَتَد ۷.

«او را بدترین و گنده‌ترین چیزها باشد، یعنی دوزخ پر آشوب؛ زیرا او را باشد (= سزای اوست) آنکه همه بدترین و گنده‌ترین است، یعنی دوزخ متعفن» (جاماسپ‌آسا و هومیخ ۱۹۷۱: ۶۳-۶۲).
در اوگم‌دیچا هم -ərəyānt- صفت دوزخ است. این واژه در برگردان پازند، aragdin حرف‌نویسی شده است. ترجمه پهلوی آن نیز، که بر اساس تحریر کهنی از پازند تهیه شده بوده، irydin است (جاماسپ‌آسا ۱۹۸۲: ۳۰-۳۱، ۹۰، ۱۰۱) و در همه نسخه‌ها irydin نوشته شده است. دابار صورت پازند را متشکل از دو واژه d و ry دانسته که در پهلوی به d و ry برگردانده شده‌اند (دابار ۱۹۵۵: ۴۹، پانوش ۲). تفسیر درست هر دو صورت پهلوی و پازند بر نگارنده معلوم نشد. در ترجمه سنسکریت هم برای آن -anamta- آمده است. جاماسپ‌آسا (۱۹۸۲: ۶۱-۶۲) واژه اوستایی را «پراشوب»، معادل پازند و پهلوی آن را «محکوم»، و برابر سنسکریت را «بی‌انتها» ترجمه کرده است.

در دینکرد هفتم (۶: ۷؛ چاپ سنجانا ۵: ۶) همچنین می‌خوانیم:

pad ān abar tēz būd nē dagr ka frāz mad pad dwārišn² ruwān ī Srīt ī Wisarpān az abāxtar nēmag ī zadār kū xwad syā būd u-š kunišn-iz syā, syā būd zadār az dēwān (Madan: 647).

«پس از آن زود بود، نه دیر، که روان سریت و یسریان به‌تاخت فراز آمد از سوی اباختر نفرت‌انگیز نفرت‌انگیزکار^۳ (؟)، یعنی که خود سیاه بود و کردارش نیز سیاه، سیاه بود دوزخ به سبب [وجود] دیوان».

وست (۱۸۹۷: ۷۹) zadār را agrand خوانده و «وحشتناک» معنی کرده است. سنجانا آن را ādrang خوانده (سنجانا ۱۹۱۵: ۱۴/۴۴) و سه معنی مختلف در همین جمله برای آن

(۱) هومیخ و جاماسپ‌آسا، علی‌رغم اینکه در زند ērang را «متعفن» معنی کرده‌اند، در ترجمه جمله اوستایی، -ərəyānt- را به «پراشوب» برگردانده‌اند.

(۲) Madan +ud.

(۳) ظاهراً ترکیب ملکی (possessive compound) است، به معنی «دارای کنش نفرت‌انگیز» (قس: موله ۱۹۶۷: ۲۵۶). این معنا از عبارت بعدی، که به نظر تفسیر عبارت قبل از خود است، استنباط می‌شود. با این حال، zadār بدین معنی در متون پهلوی دیده نشد، هرچند در فارسی زدن به معنی «کردن» وجود دارد (نک: دهخدا، لغت‌نامه: ذیل مدخل). zadār به‌جای zadārīh ظاهراً در ترکیب zadār-kāmagīh آمده است.

آورده است: «وحشتناک»^۱، «مصیبت» و «ویرانگرترین» (همان: ۱۴ / ۴۳). موله (۱۹۶۷): ۶۶-۶۷، ۲۵۶) آن را ayrand آوانویسی کرده و به «نفرت‌انگیز» برگردانده است. راشد محصل (۱۳۸۹: ۲۵۲) آن را ērang خوانده و به «خطاکار» ترجمه کرده است. این واژه بار دیگر نیز با همین املا در دینکرد هفتم (۷: ۳۴؛ چاپ سنجانا ۶: ۳۴) به عنوان صفت دوزخ آمده و ترکیب وصفی خود تفسیری است برای ترکیب axwān ī tom (مَدَن: ۶۵۶). وست آن را «وحشتناک» (۱۸۹۷: ۹۲)، سنجانا «وحشتناک» (۱۹۱۵: ۱۴ / ۵۹)، موله «نفرت‌انگیز» (۱۹۶۷: ۷۷) و راشد محصل، با درج علامت سؤال به نشانه تردید، «نفرت‌انگیز» (۱۳۸۹: ۲۶۱) معنی کرده است.

این واژه در دینکرد نهم نیز دو بار آمده است (ورشتمانس، فرگرد ۹: ۳، ۵). اول بار به صورت سَلَرَتِ ۶۴ (مَدَن: ۸۳۶) در معنی «دوزخ» (قس: دینکرد هفتم، ۶: ۷)، و بار دیگر به صورت سَلَرَتِ (همان: ۸۳۷) به عنوان صفت آن. وست (۱۸۹۲: ۲۵۲، ۲۵۴) آن را در بند ۳ به «تاریکی وحشتناک» و در بند ۷ (بند ۵ در چاپ مَدَن) به «وحشتناک» معنی کرده است. سنجانا آن را khīrang خوانده (سنجانا ۱۹۲۲: ۱۷ / ۹۹، ۱۰۱) و در بند ۳ به «تاریکی غم‌انگیز» و در بند ۷ (بند ۵ چاپ مَدَن) به «وحشتناک» برگردانده است (همان: ۱۷ / ۷۶، ۷۷). تفضلی (۱۳۴۵: ۱۵۸-۱۶۳، ۲۶۳) آن را در هر دو بند، ērang خوانده و به ترتیب به «تاریکی وحشتناک» (= دوزخ) و «ترسناک» ترجمه کرده است.

هنینگ زندِ arəyant- را، که در خط پهلوی بیشتر به صورت سَلَرَد نوشته شده^۲، ērand > ayrand خوانده و آن را حاصل قلب خوشه همخوانی gr < rg و تبدیل ag < ē دانسته است. او برای این قلب، واژه پارتی 'rg'w و فارسی میانه مانوی 'gr'w «ارجمند، اصیل» را مثال زده و تبدیل ag < ē را با واژه‌های فارسی dēr (> dagr)، šēr (> šagr) و احتمالاً sēr (> sagr) قیاس کرده است (هنینگ ۱۹۳۳: ۱۹۹). اگرچه این تبدیل ظاهراً در گذر از دوره میانه به نورخ داده، اما قلب rg < gr را از دوره باستان به فارسی میانه، بر

(۱) او علی‌رغم این ترجمه، در زیرنویس افزوده: «قس: فارسی: آدرنگ 'اندوه، مصیبت سخت، بدبختی! وست āgrand 'وحشتناک! همچنین aīrvad نیز خوانده می‌شود، فارسی: ایر باد شمال».

(۲) دو نقطه‌ای که در بعضی دست‌نویس‌ها، یا شاید متن‌های مصحح، بر روی حرف آخر این واژه گذاشته شده اعتبار خاصی ندارد.

خلاف پارتی، در همین واژه‌ها مشاهده می‌کنیم: فارسی میانه dagr > فارسی باستان darga- «دیر»؛ فارسی میانه šagr > فارسی باستان *sargu-^۱ «شیر». آنچه قطعیت بیشتری به قرائت هنینگ می‌بخشد کلمه بحث‌برانگیزی است در سطر چهارم کتیبه کردیر در سرمشهد که به نظر می‌رسد با پذیرفتن پیشنهاد هوشمندانه شروو (۱۹۳۸: ۲۸۴، ۲۹۸-۲۹۷؛ ۲۰۱۱: ۶۱۶) باید آن را ylyndy /'ylynd/ خواند.^۲ او با در نظر گرفتن مشابهت این بخش از داستان معراج کردیر با تعابیر به‌کاررفته در اوستا و ارداویراف‌نامه در وصف دوزخ، ylyndy مسطور در کتیبه را همان واژه‌ای دانسته که در ترجمه پهلوی arəyant- آمده است، یعنی ylynd. شروو (۱۹۸۳: ۲۹۷) جمله را چنین بازسازی کرده است: lysyk ha be cydyn نگاه کرده، می‌گویند:

cydyn 'ylyndy pyt'k 'wgn cy[g]wn c['sy ... MNW]š bwny LOYTY W m'[ly?]

W [(15- 20 letters) W k]lbwky W AHRN hlpstry MALE YKOYMWNT

«cydyn^۳ وحشتناک می‌نماید، همچون چاه [تاریک و ژرف و؟] که آن را بُن نیست و از مار

و [...] و مارمولک و دیگر خرفستر پر است».

بر این اساس و با توجه به املاهای متشکته واژه در متون زند و دینکرد، آنچه را پهلوی‌دانان به شکل‌های مختلف خوانده‌اند، به ظن قوی، باید ērand خواند^۴ که گونه دیگری است از aryand (نیز، نک: همو ۲۰۱۱: ۶۱۶). گونه اخیر نیز در بعضی متون پهلوی به چشم می‌خورد.

در ارداویراف‌نامه (۱۸: ۳) با املاهای سلسله آمده و صفت دوزخ است. هوگ و وست (۱۸۷۲: ۴۹، ۱۶۸؛ ۱۸۷۴: ۲۲) آن را argōnd «حریص؛ خشن، خشمگین»، دستور کیخسرو دستور جاماسپ‌جی جاماسپ‌آسا (۱۹۰۲: ۲۹) «خشن؛ متعفن»، بیلی (۱۹۵۴: ۳۳) argand

۱) برای بازسازی و اشتقاق این واژه، نک: شوارتز ۲۰۰۳: ۲۰۵-۲۰۳.

۲) ژینیو (۱۹۹۱: ۹۷) این پیشنهاد را پذیرفته است.

۳) شروو (۲۰۱۱: ۶۱۶-۶۱۵) بعدتر مدلول این واژه را «ملاقه» ای که با آن هیمه به آتش می‌افزودند دانسته است.

۴) اگر نظر هنینگ مبتنی بر تبدیل e < ag را در زبان پهلوی در قرن سوم میلادی نپذیریم و قرائت شروو نیز

از واژه مذکور در کتیبه کردیر اشتباه باشد، بهتر است همانند موله سلسله را arand بخوانیم.

«نفرت‌انگیز»، عفیفی (۱۳۴۲: ۴۱، ۴ واژه‌نامه) ارگونند «نفرت‌انگیز»، وهمن (۱۳۵۵: ۲۸) aryand «آلوده، خشمگین»^۱ و بعدتر (۱۹۸۶: ۲۰۲) «وحشتناک»، و ژینیو (۱۳۸۲: ۶۵، ۱۰۵) aryand «ترسناک» خواننده و ترجمه کرده‌اند.^۳

در رساله اندرز دستوران به بهدینان (بند ۲۲) نیز دوزخ با صفت عالی سللمه یاد شده است (متن‌های پهلوی: ۱۲۴). در اینجا به احتمال زیاد aryand tom به معنی «تاریکیِ نفرت‌انگیز» (= دوزخ) بوده و بعدتر dušox را از برای توضیح به دنبال آن افزوده‌اند.^۴ مکنزی (۱۹۷۱: ۱۱) aryand را در فرهنگ کوچک پهلوی خود «وحشتناک» معنی کرده است.^۴ از آنچه گفتیم می‌توان نتیجه گرفت که واژه aryand در زبان پهلوی صفت بوده و بیشتر به عنوان یک اصطلاح دینی به کار می‌رفته و معنایی نزدیک به «نفرت‌انگیز» داشته است. این واژه در اثر تحولات آوایی، ظاهراً از اواخر قرن سوم میلادی، به صورت ērand نیز درآمده بوده و هر دو گونه در کنار هم رواج داشته‌اند.^۵ پس نباید آن را با واژه واژه ērang که اسم بوده و به معانی «سرزنش؛ خطا؛ بی‌دینی» به کار می‌رفته اشتباه گرفت (نیز نک: هنینگ ۱۹۳۳: ۱۹۹). اگرچه بعدتر کاتبان متون پهلوی مرتکب این خطا شده‌اند و حتی ērand را به صورت سلفه نیز نوشته‌اند.^۶

صفت مورد بحث به صورت aryand/ 'ry'nt در زبان سغدی نیز وجود داشته و تنها از طریق متن شماره ۲ از متون سغدی مجموعه پاریس (TSP 2) به ما رسیده است (نک: بنونیست ۱۹۴۰: ۲۳۵). مصحح متن، بنونیست، واژه سغدی را با ارغند فارسی، که گویا با

(۱) او در نمایه انگلیسی همین کتاب واژه مزبور را «آلوده، وحشتناک» معنی کرده است (وهمن ۱۳۵۵: ۱۶).
(۲) ترجمه ژینیو به زبان فرانسه در سال ۱۹۸۴ منتشر شده است.
(۳) متأسفانه امکان بررسی متن پازند و یافتن حرف‌نویسی پازند این واژه (در صورت وجود) میسر نشد.
(۴) این واژه در نسخه‌های هندی بندهشن (۱: ۱۶، پانوش ۱۲۸) نیز آمده است، اما تصحیح عبارت و درک آن برای نگارنده ممکن نشد.
(۵) ظاهراً این واژه، در بعضی محافل علمایی، صورت اوستایی خود را حفظ کرده بوده و به گونه aryand به کار می‌رفته است، اما در بعضی محافل دیگر گونه تحول‌یافته آن، یعنی ērand، رواج داشته است.
(۶) احتمال ضعیف‌تری که می‌توان مد نظر داشت تبدیل خوشه همخوانی -nd به -ng در پایان واژه است؛ گرچه این تحول بالعکس بوده (نک: هنینگ ۱۹۴۵: ۱۵۴-۱۵۷). اما ممکن است از طریق فرایند قیاس بعضی واژه‌ها روند عکس پیموده باشند.

اعتماد به لغت‌نامه‌های فارسی «حریص» معنی کرده است، مقایسه نموده و همین معنی را برای arγand سغدی نیز به دست داده است. بنویست عقیده دارد که معنی «حریص» را، بر خلاف نظر بارتلمه، باید برای صفت -arəγant اوستایی نیز معتبر دانست (همان: ۱۷۲). اما چنانکه بیلی خاطر نشان کرده، این واژه در سیاق متن سغدی هم باید معنای «نفرت‌انگیز» داشته باشد. او -arəγant اوستایی و rγ'nt سغدی را از ریشه *arg- و هم‌ریشه با واژه‌های آسی aely دیگوری ilγag «نفرت‌انگیز» دانسته است (بیلی ۱۹۴۵: ۴-۵). اشتباه بنویست «نفرت‌انگیز» و دیگوری ilγag «نفرت‌انگیز» دانسته است (بیلی ۱۹۴۵: ۴-۵). اشتباه بنویست به فرهنگ سغدی (قریب ۱۳۸۳: ۵۷) نیز راه یافته است.

۲. آرغده

مشتقات افعال سغدی -rwyγt- /-āruγd- /-rwxs- /-āruxs- «میل داشتن، حریص بودن» و صفت 'rwytky' /-āruγdakyā- «حریص» از جمله وام‌واژه‌های این زبان در فارسی هستند^۱. یکی از این مشتقات صفت مفعولی *āruγde به معنی «حریص» است که در فارسی، به احتمال زیاد، āruγda تلفظ می‌شده است (نک: هنینگ ۱۹۳۶: ۷۱؛ ۱۹۳۹: ۱۰۳، پانوش ۴: ۱۹۴۰: ۴۶-۴۷).^۲ این واژه در زبان فارسی، علاوه بر معنی اصلی خود (حریص)، بیشتر در معنای «خشمگین» به کار رفته است.

لازم به تفصیل نیست که همه اینها، از جمله آرغده (در هر دو معنی «حریص» و «خشمگین»)، از ریشه ایرانی باستان *rauč «میل داشتن، آرزومند بودن» مشتق شده‌اند.^۳ اینکه بعضی محققان برای آرغده در معنی «خشمگین» اشتقاق دیگری پیشنهاد کرده‌اند^۴

(۱) برای سایر وام‌واژه‌های برگرفته از این افعال در فارسی، جز آرغده، نک: رواقی ۱۳۸۱: ۸. همچنین آقای مسعود قاسمی در ملاحظات انتقادی بر کتاب ارشاد عبدالله بن محمد بن ابی‌بکر قلانسی مشتقات فعل آرخسیدن را، که در متن چاپی دچار تصحیف شده، بازشناخته است (قاسمی ۱۳۸۹: ۲۱۳-۲۱۵). از چهار موردی که ایشان مطرح نموده، مصدر اچوخیدن محتمل‌تر است که گونه دیگری از آشکوخیدن و چوخیدن باشد تا تصحیف آرخسیدن.

(۲) مستند هنینگ در وجود این وام‌واژه سغدی در زبان فارسی شاهنامه فردوسی است. صرف نظر از شاهنامه، که درستی ضبط آرغده در آن موضوع مقاله حاضر است، کاررفت این واژه در دیگر متون فارسی به‌ویژه در فرهنگ عربی به فارسی تکملة الاصناف (ادیب الکرهینی: ۲۳۷) وجود آن را به عنوان وام‌واژه‌ای سغدی در فارسی محرز می‌گرداند.

(۳) برای سایر مشتقات این ریشه در زبان‌های ایرانی، نک: چنونگ ۲۰۰۷: ۳۱۸-۳۱۹.

(۴) نک: حسن دوست ۱۳۸۳: ۱۵-۱۶.

درست نیست. این مطلب از بررسی شواهد آرغده در متون فارسی و سیر تحول معنایی آن معلوم می‌شود. هنینگ (۱۹۳۹: ۱۰۳) این تحول معنایی را ناشی از تعبیری چون شیر آرغده دانسته که بیشتر انتظار می‌رفته به معنی «شیر غرنده و ژیان» باشد. ما جلوتر این موضوع را بررسی خواهیم کرد.

پیش از آنکه به بررسی ابیات شاهنامه پردازیم، ضروری است تا شواهدی را که از این دو واژه سراغ کرده‌ایم مورد مذاقه قرار دهیم. قدیم‌ترین شواهد از اشعار رودکی است. در لغت فرس به تصحیح مجتبایی و صادقی ذیل مدخل غزم می‌خوانیم:

شیر غزم آورد و جست از جای خویش و آمد آن خرگوش را آرغده پیش^۱
(اسدی طوسی، لغت فرس، تصحیح مجتبایی و صادقی: ۱۸۸-۱۸۷)

از میان دست‌نویس‌های لغت فرس، تنها در دست‌نویس نخجوانی (۷۶۶ق) به این مدخل برمی‌خوریم:

«ارغنده: آشفته و به‌خشم آمده باشد. رودکی گوید:
گه ارمنده‌ای و گه ارغنده‌ای گه آشفته‌ای و گه آهسته‌ای»
(اسدی طوسی، لغت فرس، تصحیح اقبال: ۴۷۶)

چندان جای تردید نیست که این مدخل از افزوده‌های بعدی به کتاب اسدی طوسی است و از صورت تغییر یافته بیت رودکی استنتاج شده است.^۲

(۱) در دست‌نویس‌های کتابخانه‌های واتیکان (۷۳۳ق) و ایندیا آفیس (قرن ۱۰-۱۱ق) و صحاح الفرس آرغده، که احتمالاً به صورت آغده مضبوط بوده، به الفغه تصحیف شده است.
(۲) مصحح صحاح الفرس در حاشیه مدخل آرغده نوشته است: «شاهد آغده در وفایی [رودکی گفته: گه آرمنده و گه آغده] بود/ گه آهسته و گه آشفته بود» (نخجوانی، صحاح الفرس: ۲۶۰، حاشیه ۱۸). این بیت در متن چاپی فرهنگ وفایی نیامده است.

سومین شاهد از اشعار رودکی بیت زیر است که در فرهنگ جهانگیری، ذیل مدخل
آلغده نقل شده:

شیر آلغده که بیرون جهد از خانه به صید تا به چنگ آرد آهو را و آهویره را
(انجو شیرازی، فرهنگ جهانگیری، ج ۱: ۱۴۸)

کاربرد این واژه در شعر رودکی خود نشان از منشأ سغدی آن دارد.
در لغت فرس به تصحیح اقبال ذیل مدخل آورد بیتی از شاهنامه فردوسی آمده است:

نهادند آوردگاهی بزرگ دو جنگی بکردار ارغنده گرگ^۱
(اسدی طوسی، لغت فرس، تصحیح اقبال: ۸۵)

این بیت تنها در دست‌نویس اساس تصحیح اقبال (۱۳۰۳ق) و دست‌نویس نخجوانی
(۷۶۶ق) آمده است. امروز ما از دست‌نویس مادر نسخه اساس اقبال باخبریم و آن را در
دسترس داریم^۲. با مراجعه به این دست‌نویس، که بخشی از مجموعه موسوم به سفینه
تبریز است، ملاحظه می‌شود که به جای ارغنده صورت درست و کهن آرغده در متن
آمده است (نک: سفینه تبریز: ۶۱۵)^۳.

صاحب فرهنگ جهانگیری، ذیل مدخل آرغده (در معنای «خشمگین») بیتی از
فرخی را در مقام استشهد آورده است:

شیر آرغده اگر پیش تو آید به نبرد پیل آشفته اگر گرد تو گردد به جدال
پیل پی‌خسته صمصام تو بیند اندام شیر پیرایه میدان تو بیند چنگال
(انجو شیرازی، فرهنگ جهانگیری، ج ۱: ۱۰۸)

(۱) مؤلف فرهنگ قواس این بیت را ذیل مدخل ارغنده آورده است (قواس غزنوی، فرهنگ قواس: ۱۶۹). پس
معلوم می‌شود او دست‌نویسی از لغت فرس در اختیار داشته که در آن، به جای آرغده، ارغنده نوشته شده بوده
است. فخرالدین مبارکشاه قواس ترجیح داده تا ارغنده را به جای آورد مدخل کند.

(۲) با این توضیح که نسخه اساس اقبال مستقیماً از سفینه تبریز استنساخ نشده است، نک: صادقی ۱۳۸۲: ۱۶۷.

(۳) این بیت در مجموعه الفرس (جاروتی: ۵۱) نیز به شاهلو آورد چنین آمده است:
«نهادند آوردگاهی بزرگ دو جنگی بکردار آرغده گرگ».

بیت مورد نظر در دیوان چاپی شاعر با ضبط جدیدتر ارغنده آمده است.^۱ هم او در فرهنگ خود، ذیل مدخل پیشین (در معنای «حریص»)، بیتی از منوچهری آورده که در بخش اصلی دیوان وی مسطور نیست:

آرغده بر ثنای تو جان منست از آنک
پرورده مکارم اخلاق تو منم
(همان، ج ۱: ۱۰۸-۱۰۹)

شواهد بعدی از گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی است که در یادداشت‌های شاهنامه نیز در تأیید ضبط ارغنده بدانها استناد شده است. در متن مصحح یغمایی این واژه در چهار بیت به چشم می‌خورد:

بگشتند با هم دو گرد سترگ	به خون چنگ شسته چو ارغنده گرگ (ص ۱۰۳)
جدا هر یک اسپ چو ارغنده شیر	به خم کمنند اندر آرنند زیر (ص ۱۷۵)
وز آنجای با ویژگان رفت چیر	سوی لشکرش همچو ارغنده شیر (ص ۲۵۲)
بزد نعره‌ای پهلوان دلیر	به سوی نریمان چو ارغنده شیر (ص ۳۵۱)

ببینیم قدیم‌ترین دست‌نویس گرشاسپ‌نامه این ابیات را چگونه حفظ کرده است. قدیم‌ترین دست‌نویس این منظومه، که حبیب یغمایی از وجود آن بی‌خبر بوده، در موزه طوپقاپی‌سرای به شماره ۶۷۴ نگهداری می‌شود و در رجب سال ۷۵۵ ق به کتابت درآمده است.^۲ از ابیات بالا، بیت دوم در محل افتادگی اوراق دست‌نویس واقع شده است. ضبط واژه مورد بحث در سایر ابیات، به ترتیب، چنین است: ازغاره (→ آرغده) گرگ، آرغده شیر و آرعه شیر (حرف سوم بی‌نقطه). با این حساب، تردیدی در درستی آرغده، که در اقدم نسخ آمده و ضبط دشوارتر نیز هست، باقی نمی‌ماند. همچنین بیت دیگری که در تصحیح یغمایی به صورت

نشد هیچ از آن کند گرد دلیر
گذشت از میان همچو غرنده شیر (ص ۵۷)

(۱) نک: فرخی سیستانی، دیوان: ۲۱۴.

(۲) آشنایی با این دست‌نویس و دسترسی به عکس آن را مدیون لطف دکتر محمود امیدسالار هستیم.

آمده، در دست‌نویس طوقاپی سرای با ضبط دشوارتر

نشد کند از آن هیچ‌گرد دلیر گذشت از میانشان چو آرغده شیر

ثبت شده است.

نمونه دیگر بیتی است از ابوالفرج رونی (وفات: پس از ۴۹۲ق) که در فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۱: ۱۰۸) به شاهد آرغده (در معنی «خشمگین») آورده شده:

اگر الفغده بستند از من نیست جانم چو شیر آرغده
شکر این حال چون توانم کرد که مرا بستند الفغده

در منظومه حماسی کوش نامه نیز این واژه دو بار به صورت ارغنده آمده و هر دو بار صفت شیر است (ایرانشان بن ابی‌الخیر، کوش‌نامه: ۱۶۳، ۶۱۷). دست‌نویس منحصر به فرد این منظومه در سال ۸۰۰ق نوشته شده است؛ نگارنده گمان می‌کند شاعر در اوایل قرن ششم (۵۰۱-۵۰۴ق) صورت درست واژه یعنی آرغده را به کار برده باشد.

شاهد دیگر استعمال آرغده در داستان‌های بیدپای است که میان سال‌های ۵۴۱-۵۴۴ق به قلم محمد بن عبدالله بخاری از کلیله و دمنه ابن مقفع ترجمه شده است. یگانه دست‌نویس این کتاب در سال ۵۴۴ق به کتابت درآمد و از این جهت که آرغده را به همین صورت ثبت کرده، حائز اهمیت است: «شیر... آرغده گشت و گفت این گیاه‌خوار به حقیقت به جنگ من آمده است» (بخاری، داستان‌های بیدپای: ۱۱۹).

فرهنگ عربی به فارسی تکلمة الاصناف که در قرن ششم هجری در ماوراءالنهر تألیف شده و از نظر محتوا بر واژه‌های مختص به آن حوزه زبانی از غنای ویژه‌ای برخوردار است نیز آرغده دارد: «الشَّره: اُرْحَسیدگی، و الشَّره: آرغده» (ادیب الکریمینی، تکلمة الاصناف: ۲۳۷).

(۱) ارغده که دو بار در این فرهنگ در معنی «جامه فرسوده» آمده است (نک: ادیب الکریمینی، تکلمة الاصناف: ۴۸، ۱۹۴) به نظر نمی‌رسد با واژه مورد بحث ما ارتباط داشته باشد. این واژه در لغت‌نامه‌های قدیم فارسی به صورت ارغده ثبت شده است، مثلاً نک: قواس غزنوی، فرهنگ قواس: ۱۵۲-۱۵۳.

نظامی گنجوی هم در *شرف‌نامه* (ص ۴۶۵) این واژه را در وصف شیر به کار برده است، اما چون همه دست‌نویس‌هایی که از *خمسه* او در دست داریم متأخر از قرن هشتم هجری است، باید احتمال داد که شاعر آرغده گفته بوده و در استنساخ‌های بعدی به ارغنده تبدیل شده است.^۱

در بخش کهن *برزونامه* سروده شمس‌الدین محمد کوسج در قرن هشتم هجری، ارغنده مکرر (نک: صفحات ۲۹، ۴۷، ۵۹، ۸۹، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۶۴، ۲۳۲، ۲۳۹) به عنوان صفت شیر، ببر یا گرگ آمده است. اقدم دست‌نویس‌های این منظومه از سال ۸۲۹ ق است و دیگر دست‌نویس‌ها نیز در ضبط این واژه به ندرت اختلاف نشان می‌دهند. بنابراین تقریباً می‌توان اطمینان داشت که سراینده *برزونامه* واژه را به صورت ارغنده می‌شناخته است.

در منظومه حماسی *جهانگیرنامه* (مادح، *جهانگیرنامه*: ۳۱) نیز ترکیب وصفی شیر ارغنده یک بار به کار رفته است. علی‌رغم اینکه زمان سرودن این منظومه را قرن هفتم هجری تخمین زده‌اند، با دقت در زبان آن، به نظر می‌رسد که یکی دو قرن جدیدتر باشد. سراینده *جهانگیرنامه* نیز این واژه را به صورت ارغنده می‌شناخته است. ارغنده بعدتر هم در شعر فارسی به کار رفته و همواره صفت شیر است.^۲

از مجموع این شواهد چنین استنباط می‌شود که بیرون از ماوراءالنهر، آرغده ظاهراً جزو واژگان زبان ادب بوده و شعرا کاربرد آن را از آثار یکدیگر فرا می‌گرفته‌اند. یعنی همگان آن را نمی‌شناخته‌اند و در زبان اهل خراسان معمول نبوده است. از این روی، از حدود قرن هفتم هجری، آرغده رفته‌رفته جای خود را به کلماتی چون *غرّنده*، *درّنده* و ارغنده داده است.

دو کلمه نخست جزو واژگان زبان فارسی بوده‌اند، اما گویا ارغنده نه. تغییر آرغده به ارغنده ظاهراً در اثر دو فرایند تصحیف و قیاس توأمان اتفاق افتاده است؛ یعنی کاتبانی

(۱) ما به تصویر دست‌نویس‌های *خمسه* دانشگاه تهران (۷۱۸ق؟)، پاریس (۷۶۳ق) و پاریس (۷۶۷ق) رجوع کردیم، آنها نیز در این بیت به ترتیب «ارغنده» (حرف چهارم بی‌نقطه)، «غرّنده» و «ارغنده» (حرف چهارم بی‌نقطه) دارند.

(۲) مثلاً، نک: سروش اصفهانی، *دیوان*، ج ۲: ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۲۱۷؛ هدایت، *تاریخ روضة الصفا* ناصر، ج ۸:

که آرغده را نمی‌شناخته‌اند گمان برده‌اند که ساخت واژه باید با پسوند صفت فاعلی ساز سنده صورت گرفته باشد و در نتیجه، آن را به ارغنده گردانده‌اند. نگذاشتن نشان مد بر الف آغازین واژه^۱ گویا از عوامل این تصحیف بوده و موجب شده تا کاتبانی که با واژه آرغده آشنا نبوده‌اند، به خیال اینکه آرغده خوانده می‌شود و در وزن شعر نمی‌گنجد، تصوّر کنند صورت درست آن صفت فاعلی ارغنده است که نونش افتاده، لذا آرغده را به ارغنده تغییر داده‌اند.^۲

بدین ترتیب، هنگامی که شعرا و اهل ادب دست‌نویس‌های آثاری چون *گرشاسپ‌نامه* و به‌ویژه *شاهنامه* را مطالعه می‌کردند، واژه ارغنده را، که اغلب صفت شیر یا گرگ است، می‌آموختند و با همان کاربرد در نوشته‌ها و سروده‌های خود استفاده می‌کردند.^۳ طبعاً

(۱) قس: وجود هر دو مدخل آرغده و ارغده در لغت‌نامه‌های قدیم فارسی.

(۲) ضبط ارغده (با ذال) در نسخه‌بدل‌های بیت شماره ۱، که در آغاز مقاله آوردیم و از دو دست‌نویس کهن *شاهنامه* است، این احتمال را پیش می‌کشد که شاید وجود این صورت مصحف نیز در بساختن واژه ارغنده بی‌تأثیر نبوده است. یعنی ارغده را دیده‌اند و چون پس از صامت، وجود ذال فارسی انتظار نمی‌رفته، گمان برده‌اند نقطه از آن حرف نون در پسوند سنده است که دندانه‌اش فراموش شده است.

احتمال ضعیف دیگر، از مقایسه روند تحول آمده به ارمیده و تغییر صورت اخیر به ارمنده در دست‌نویس‌های *شاهنامه* به ذهن خطور می‌کند (نک: خالقی مطلق، زیر چاپ). یعنی آرغده نخست به ارغیده تحول یافته و ارغیده بر اثر یک قاعده آوایی در زبان فارسی به ارغنده تبدیل شده است (برای آگاهی از این قاعده، نک: صادقی ۱۳۸۰: ۶۵۵). در این صورت، با تحول زبانی واژه روبه‌رو هستیم، نه تصحیف. اما چند اشکال به این حدس وارد است: اول اینکه هیچ شاهد موثقی از ارغیده به ما نرسیده است. این صورت تنها در دو لغت‌نامه *صحاح الفرس* و *مجمع الفرس* آمده که در مورد اول متن مصحح در ارائه ضبط دست‌نویس‌های اساس خود آشفتگی دارد و کتاب دوم هم مؤخرتر از زمانی است که موضوع بحث ماست. اشکال دوم این است که در قاعده آوایی مذکور، واکه *ā* پیش از *d* به *in* بدل می‌شود، نه *an*. یعنی باید واژه مورد بحث را ارغنده خواند. سوم اینکه ارمیده و ارمیده مشتقات فعل آرمیدن/ آرمیدن هستند و ممکن است هر دو در عرض یکدیگر از این فعل ساخته شده باشند؛ حال آنکه آرغده در فارسی یک واژه بسیط است. چهارم اینکه تغییر ارمیده به ارمنده ممکن است تصحیف باشد، یعنی نقطه ذال معجمه ارمیده را در مواردی که حرف چهارم بی‌نقطه نوشته می‌شده، متعلق به این حرف دانسته‌اند. همانند تصحیف گراییده به گراینده در دست‌نویس‌های *شاهنامه*.

(۳) تصحیف در گذشته ندرتاً منجر به پدید آمدن واژه‌های جدید می‌شده است؛ بدین ترتیب که بعضی واژه‌های مهجور، پس از تصحیف، مورد استفاده عده‌ای از شعرا و نویسندگان قرار می‌گرفتند و گاه در اثر کثرت استعمال، در شمار واژگان زبان درمی‌آمدند. چنین واژه‌هایی معمولاً به هر دو صورت اصلی و ثانوی خود در لغت‌نامه‌های قدیم ثبت شده‌اند، برای آگاهی از چند مثال، نک: صادقی ۱۳۸۹. از نمونه‌های مسلم همچنین می‌توان به بویه و بویه (نک: مینوی ۱۳۳۵)، تازنان و تازیان، مار شیوا (/ شیوا) و مار شیدا اشاره کرد.

بعضی هم که دست‌نویس‌های قدیم‌تر و بهتری از این آثار در اختیار داشتند صورت درست واژه را فراگرفته بودند. اختلافات موجود در لغت‌نامه‌های قدیم فارسی از همین جاست. کاربرد محدود آرغده در فارسی به عنوان صفت شیر یا گرگ روند تحول معنایی این واژه را از «حریص» به «خشمگین» به‌خوبی نشان می‌دهد: از «حرص» به «ولع و برانگیختگی» و از آن به «آشفتگی و خشم». پس آرغده در قرون چهارم تا ششم هجری به دو معنی بوده است: یکی در معنای اصلی خود یعنی «حریص»، که کمتر رواج داشته؛ و دیگر در معنای ثانوی «خشمگین». این واژه در معنی اخیر، با روندی که توضیح داده شد، در قرن هفتم هجری به ارغنده تغییر یافته و از قرن هشتم هجری جای خود را تقریباً به طور کامل به آن داده است.

علی‌رغم اینکه تقریباً همه دانشمندان -*erəγant-* اوستایی و *aryand* پهلوی را با ارغند فارسی قیاس کرده‌اند^۱، چنان‌که ملاحظه شد، هیچ شاهدهی دالّ بر وجود این واژه در زبان فارسی وجود ندارد. قدیم‌ترین جایی که در آن صورت ارغند به نظر نگارنده رسیده *تحفة الاحباب* حافظ اوبهی تألیف ۹۳۳ق (ص ۳۵) و *فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار* (ص ۲۵) است که هر دو به یک اصل بازمی‌گردند و ارغند را به «دلیر و خصم‌افکن» معنی کرده‌اند. جای شک نیست که در اینجا و در لغت‌نامه‌های جدیدتر، ارغند صورت کوتاه‌شده ارغنده است.

اکنون معلوم می‌شود که قائل شدن لغت‌نامه‌ها به معنای «حریص» برای واژه جدیدتر ارغنده نیز نتیجه خلط آن با آرغده و نادرست است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی این مسئله که آیا ارغنده فارسی با -*erəγant-* اوستایی و *aryand* پهلوی مرتبط است یا نه پرداختیم. واژه اوستایی، به احتمال زیاد، از ریشه ایرانی باستان **arg* «لرزیدن» > **ergh-* IE. «تکان دادن، برانگیختن، لرزیدن» (پوکورنی ۱۹۹۴: ۱ / ۳۳۹) مشتق شده است و معنایی نزدیک به «نفرت‌انگیز» دارد. این تحول معنایی را می‌توان با

۱) جز آنچه پیش‌تر آمد، نک: هرن ۱۸۹۳: ۱۸؛ هوبشمان ۱۸۹۵: ۱۳؛ زالمان ۱۹۳۰: ۱۸؛ مکنزی ۱۹۷۱: ۱۱.

تحولی که از فعل *čandīdan* پهلوی «لرزیدن، تکان خوردن» به اسم مصدر چندش فارسی، به معنی «نفرت، انزجار» رخ داده است مقایسه نمود.^۱
دو گونه *ērand* و *arānd* پهلوی دنباله‌ واژه اوستایی و ظاهراً واژه‌هایی علمایی (learned word) اند. بنابراین، انتظار نمی‌رود که یک واژه دینی، آن‌هم با معنایی متفاوت، به فارسی رسیده باشد. به‌ویژه آنکه در دست‌نویس‌های معتبر متون قدیم فارسی هم نشانی از ارغنده نمی‌یابیم. در عوض، قدیم‌ترین شواهد متون و دست‌نویس‌های معتبر آنها معمولاً آرغده دارند. چنان‌که هنینگ سال‌ها پیش دریافته بود، این واژه در زبان فارسی دخیل از سغدی است و تحت تأثیر عبارت ارغنده شیر از «حریص» به «خشمگین» تحول معنایی پیدا کرده است.

آرغده به دلیل اینکه واژه‌ای مهجور بوده، بیرون از ماوراءالنهر از قرن ششم هجری، و در ماوراءالنهر شاید از قرن هشتم هجری، دچار تغییر و تصحیف شده است.^۲ ما بر این گمانیم که پیدایش واژه ارغنده حاصل تصحیف آرغده است. وجود مدخل ارغنده در فرهنگ *قواس* (تألیف: احتمالاً میان ۶۹۵ تا ۷۱۶ق)، *صحاح الفرس* (تألیف: ۷۲۸ق) و *لغت فرس نسخه نخبجوانی* (کتابت: ۷۶۶ق) معلوم می‌کند که این واژه در قرن هشتم هجری واژه‌ای شناخته‌شده بوده و تا حد زیادی، جای آرغده را گرفته بوده است.

سرایندگان منظومه‌های *کوش‌نامه*، *شرف‌نامه*، *جهانگیرنامه* و *برزونامه* کاربرد واژه مورد بحث را احتمالاً از *شاهنامه* فراگرفته بودند. آنها که قدیم‌تر می‌زیستند و به دست‌نویس‌های کهن‌تری از *شاهنامه* دسترسی داشتند واژه را به صورت آرغده، و آنها که دست‌نویس‌های جدیدتری را در اختیار داشتند آن را به صورت ارغنده به کار برده‌اند.

حال به ابیات *شاهنامه* بازمی‌گردیم. آرغده را دست‌نویس نویافته سن‌ژوزف (پیش از ۷۰۰ق) پنج بار، پاریس (۸۴۴ق) دو بار، و فلورانس (۱۴ق) یک بار حفظ کرده‌اند. گمان

(۱) نیز، قس: «دل به هم خوردن»، «حال کسی به هم خوردن از» به معنی «چندشش شدن، تنفر داشتن از» در فارسی گفتار، که از مفهوم «تکان خوردن، آشوب شدن» به «انزجار» میل می‌کند.
(۲) لزوماً نه به ارغنده.

می‌کنم، با توجه به ضبط این دست‌نویس‌ها و استدلالاتی که پیش‌تر گفته شد، مجاز باشیم ارغنده را در هر ده بیت مذکور در آغاز مقاله به آرغده تصحیح کنیم. همچنین به استناد بیتی که اسدی طوسی ذیل مدخل آورد از شاهنامه نقل کرده است، می‌توان بیت دیگری از این کتاب را نیز تصحیح نمود. بیت در تصحیح خالقی مطلق چنین است:

نهادند آوردگاهی بزرگ دو اسپ و دو جنگی به‌سان دو گرگ
(دفتر چهارم: ۲۱۱، بیت ۶۲۸)

ژ، ۲ ل (نیز ل ۳، پ، لن ۲، ب): بکردار گرگ؛ و: چو شیر سترگ؛ متن = ف، ل، س، ق،
س ۲ (نیز لن، ق ۲، آ)

اما با توجه به کهنگی ضبط منقول در لغت فرس، بهتر است آن را بدین صورت تصحیح نمود:

نهادند آوردگاهی بزرگ دو جنگی بکردار آرغده گرگ

در نسخه‌بدل‌های این بیت، اتفاق نسبی دست‌نویس‌ها بر دو ضبط «به‌کردار گرگ» و «به‌سان دو گرگ» نشان می‌دهد که آرغده از قرن ششم هجری، در خارج از ماوراءالنهر، واژه‌ای مهجور بوده و از همان زمان در دست‌نویس‌های شاهنامه دچار تغییر یا تصحیف شده است. ممکن است شمار ابیاتی که در سخن فردوسی آرغده بوده و بعدتر به ضبط دیگری تغییر داده شده است بیش از آنچه معرفی کردیم باشد.^۱ زمان تغییر آرغده به ارغنده حتی اگر قدیم‌تر از قرن هفتم هجری باشد و درباره آثاری چون شرف‌نامه نظامی هم صدق کند، تغییری در اصل مطلب ایجاد نمی‌شود. یعنی فردوسی یقیناً در شاهنامه آرغده گفته بوده است.

(۱) مثلاً بیت ۶۸۴ از داستان فرود سیاوخش در شاهنامه چاپ خالقی مطلق (فردوسی، شاهنامه، ج ۳: ۶۹) «خروشان و جوشان و نیزه به دست / تو گفتی که غرنده شیریست مست» آمده و دست‌نویس‌ها در ضبط واژه غرنده اختلافی ندارند؛ اما مصراع دوم این بیت در دست‌نویس سن‌ژوزف (پیش از ۷۰۰ق) به صورت «که گفتی که آرغده شیریست مست» ثبت شده است.

منابع

- ادیب الکریمینی، علی بن محمد، *تکملة الاصناف* (لغت عربی به فارسی)، چاپ عکسی از نسخه کتابخانه گنج‌بخش، اسلام‌آباد، ۱۳۶۳.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد، *کتاب لغت فرس*، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۹.
- _____ *گرشاسپ‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۵۴.
- _____ *لغت فرس*، به تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبابی و علی اشرف صادقی، تهران، ۱۳۶۵.
- انجو شیرازی، میر جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن، *فرهنگ جهانگیری*، ویراسته رحیم عقیقی، ج ۱، چ ۲، مشهد، ۱۳۵۹.
- اوبهی هروی، حافظ سلطانعلی، *فرهنگ تحفة الاحباب*، به تصحیح و تحشیه فریدون تقی‌زاده طوسی و نصرت‌الزمان ریاضی هروی، مشهد، ۱۳۶۵.
- ایران‌شان بن ابی‌الخیر، *کوش‌نامه*، به کوشش جلال متینی، تهران، ۱۳۷۷.
- بخاری، محمد بن عبدالله، *داستان‌های بیدایی*، به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، ج ۲، تهران، ۱۳۶۹.
- بدرالدین ابراهیم، *فرهنگ‌نامه زفان گویا و جهان پویا*، به کوشش حبیب‌الله طالبی، تهران، ۱۳۸۱.
- بندهشن ← پاکزاد ۱۳۸۴.
- پاکزاد، فضل‌الله، ۱۳۸۴، بندهشن، ج ۱: متن انتقادی، تهران.
- تفضلی، احمد، ۱۳۴۵، *تصحیح و ترجمه سوترک و ورشت‌مانسک از دینکرد ۹ و سنجش این دو نسک با متن‌های اوستایی*، پایان‌نامه دکتری، به راهنمایی صادق کیا، دانشگاه تهران، تهران.
- جاروتی، ابوالعلا عبدالمؤمن، *فرهنگ مجموعه الفرس*، به تصحیح و شرح عزیزالله جوینی، ج ۲، تهران، ۱۳۷۸.
- حسن‌دوست، محمد، ۱۳۸۳، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، ج ۱، تهران.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۹، *یادداشت‌های شاهنامه* (با اصلاحات و افزوده‌ها)، ج ۳، بخش سوم با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، تهران.
- _____، (زیر چاپ)، «بررسی و ارزیابی شاهنامه فلورانس»، *نامه بهارستان*، س ۱۲، دفتر ۱۸.
- دهخدا، علی‌اکبر و دیگران، *لغت‌نامه*، ج ۱۶، چاپ دوم از دوره جدید، تهران، ۱۳۷۷.
- دینکرد هفتم ← راشد‌محصل ۱۳۸۹.
- راشد‌محصل، محمدتقی، ۱۳۸۹، *دینکرد هفتم* (تصحیح متن، آوانویسی، نگارش فارسی، واژه‌نامه و یادداشت‌ها)، تهران.
- رواقی، علی، ۱۳۸۱، *ذیل فرهنگ‌های فارسی*، با همکاری مریم میرشمسی، تهران.
- ژینو، فیلیپ، ۱۳۸۲، *ارداویراف‌نامه* (متن پهلوی، حرف‌نویسی، ترجمه متن پهلوی، واژه‌نامه)، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، ج ۲، تهران.

- سروری، محمدقاسم بن محمد کاشانی، فرهنگ مجمع الفرس، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، ج ۳، تهران، ۱۳۳۸.
- سروش اصفهانی، محمدعلی خان، دیوان شمس الشعرا سروش اصفهانی، به کوشش محمدجعفر محجوب. ج ۲، تهران، ۱۳۴۰.
- سفینه تبریز، گردآوری و خط ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی، با مقدمه عبدالحسین حائری و نصرالله پورجوادی، تهران، ۱۳۸۱.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۸۰، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران.
- _____ ۱۳۸۲، «لغت فرس اسدی در سفینه تبریز»، نامه بهارستان، س ۴، ش ۲-۱، دفتر ۸۷ ص ۱۶۵-۱۹۴.
- _____ ۱۳۸۹، «درباره برهان قاطع»، ارج نامه محمد معین، به کوشش محمد غلامرضایی، تهران.
- عقیفی، رحیم، ۱۳۴۲، ارداویراف‌نامه یا بهشت و دوزخ در آئین مزدیسنی، مشهد.
- فرخی سیستانی، دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، ج ۵، تهران، ۱۳۷۸.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۸، با همکاری محمود امیدسالار (دفتر ششم) و ابوالفضل خطیبی (دفتر هفتم)، تهران، ۱۳۸۶.
- _____ شاهنامه، نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری (کتابخانه شرقی، وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره 43 NC)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، با مقدمه‌ای از جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۹.
- فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار، به تصحیح علی اشرف صادقی، تهران، ۱۳۸۰.
- قاسمی، مسعود، ۱۳۸۹، «درباره کتاب ارشاد»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ج ۳، شماره پیاپی ۳، ص ۲۰۴-۲۱۹.
- قریب، بدرالزمان، ۱۳۸۳، فرهنگ سعیدی، ج ۲، تهران.
- قواس غزنوی، فخرالدین مبارکشاه، فرهنگ قواس، به اهتمام نذیر احمد، تهران، ۱۳۵۳.
- قوام فاروقی، ابراهیم، شرفنامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی، مقابله نسخ، تصحیح، مقدمه و تعلیقات از حکیمه دبیران، ج ۱، تهران، ۱۳۸۵.
- کوسج، شمس‌الدین محمد، برزنامه (بخش کهن)، مقدمه، تحقیق و تصحیح اکبر نحوی، تهران، ۱۳۸۷.
- مادح، قاسم، جهانگیرنامه، به کوشش سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران، ۱۳۸۰.
- متن‌های پهلوی، گردآوری دستور جاماسپ‌جی منوچهرجی جاماسپ‌اسانا، ج ۲، با مقدمه‌ای از بهرام‌گور انکلساریا و دیباچه‌ای از ماهیار نوایی، تهران، بی‌تا.
- مینوی، مجتبی، ۱۳۳۵، «یوبه، تحقیقی درباره یک لغت»، یغما، س ۹، ش ۱۲، ص ۵۳۰-۵۳۷.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه، صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، تهران، ۱۳۴۱.
- نظامی گنجوی، خمسه نظامی، چاپ عکسی از نسخه خطی مصور مورخ ۷۱۸، تهران، ۱۳۶۸.
- _____ شرفنامه، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، ۱۳۶۸.

وهمن، فریدون، ۱۳۵۵، *واژه‌نامه ارتای ویرازنامک*، تهران.

هدایت، رضاقلی‌خان، *تاریخ روضه الصفای ناصری*، ج ۸، تهران، ۱۳۳۹.

- ANKLESARIA, B. T., 1949, *Pahlavi Vendidad (Zand-ī Jvīt-dēv-dāt)*, ed. D. D. KAPADIA, Bombay.
- BAILEY, H. W., 1945, "Asica", *TPS*, pp. 1-38 [*Opera Minora* 2, pp. 223-260].
- , 1954, "Analecta Indoscythica II", *Journal of the Royal Asiatic Society* 86, pp. 26-34.
- BARHOLOMAE, Ch., 1883, *Handbuch der altiranischen Dialekte*. Leipzig.
- , 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
- BENVENISTE, É., 1940, *Textes Sogdiens* (édités, traduits et commentés), Paris.
- CHEUNG, J., 2007, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden.
- DHABHAR, E. B. N., 1955, *Essays on Iranian Subjects*, Bombay.
- GIGNOUX, P., 1991, *Les quatre inscriptions du Mage Kirdār* (textes et concordances), Paris.
- Haug, M. and West E. W., 1872, *The Book of Arda Viraf*, The Pahlavi Text Prepared by D. H. JAMASPI ASA, Bombay-London.
- , 1874, *Glossary and Index of the Pahlavi Texts of the Book of Arda Viraf, the Tale of Gosht i Fryano, the Hadokht Nask and Some Extracts from the Dinkard and Nirangistan*, Bombay-London.
- HENNING, W. B., 1933, "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente", *ZII*, pp. 158-253 [*Acta Iranica* 14, pp. 65-160].
- , 1936, "Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch", *APAW* 10, 143p. [*Acta Iranica* 14, pp. 417-557].
- , 1939, "Sogdian Loan-words in New Persian", *BSOS*, pp. 93-106 [*Acta Iranica* 14, pp. 639-652].
- , 1940, *Sogdica*, James G. Forlong Fund, vol. XXI, London (67 pages with Errata and Addenda) [*Acta Iranica* 15, pp 1-68].
- , 1945, "Two Central Asian Words", *TPS*, pp. 150- 162 [*Acta Iranica* 15, pp. 259-271].
- HINIZE, A., 1994, *Der Zamyād-Yašt* (Edition, Übersetzung, Kommentar), Wiesbaden.
- HORN, P., 1893, *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg.
- HÜBSCHMANN, H., 1895, *Persische Studien*, Strassburg.
- HUMBACH, H. and ICHAPORIA, P. R., 1998, *Zamyād Yasht: Yasht 19 of the Younger Avesta* (Text, Translation, Commentary), Wiesbaden.
- JAMASP, H., 1907, *Vendidad* (Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary and Glossarial Index) 2 vols., Bombay.
- JAMASP ASA, K. J., 1902, *Arda Viraf Nameh* (The Original Pahlavi Text, with an Introduction, Notes, Gujarati Translation and Persian Version of Zartosht Behram in Verse), Bombay.
- JAMASPASA, K. M., 1982, *Aogemadaēcā: A Zoroastrian Liturgy*, Wien.
- JAMASPASA, K. M. and HUMBACH H., 1971, *Pursišnīhā: A Zoroastrian Catechism*, (Part I. Text, Translation, Notes), Wiesbaden.
- KAPADIA, D. D., 1953, *Glossary of Pahlavi Vendidad*, Bombay.

- MACKENZIE, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.
- MADAN, D., 1911, *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, 2 vols., Bombay.
- MAYRHOFER, M., 1956, *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen*, Band 1, Heidelberg.
- , 1992, *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, Band 1, Heidelberg.
- MOLÉ, M., 1967, *La légende de Zoroastre selon les textes pehlevi*, Paris.
- POKORNY, J., 1994, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, 2 Bände, 3 Auflage, Tübingen und Basel.
- SALEMANN, C., 1930, *A Middle-Persian Grammar*, tr. L. BOGDANOV, Bombay.
- SANJANA, D. D. P., 1895, *The Zand ī Javīt Shēda Dād or the Pahlavi Version of the Avesta Vendīdād*, Bombay.
- , 1915, *The Dīnkard*, The Original Pahlavi Text of the Latter Part of Book VII, vol. XIV, London.
- , 1922, *The Dīnkard*, The Original Pahlavi Text of the First Part of Book IX, vol. XVII, London.
- SCHWARTZ, M., 2003, "Gathic Compositional History, Y 29, and Bovine Symbolism", *Paitimāna: Essays in Iranian, Indo-European, and Indian Studies in Honor of Hanns-Peter Schmidt*, ed. S. ADHAMI., California.
- SKJÆRVØ, P. O., 1983, "Kirdir's Vision: Translation and Analysis", *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 16, pp. 269-306.
- , 2011, "Kartīr", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 15, New York, pp. 608-628.
- VAHMAN, F., 1986, *Ardā Wirāz Nāmag*, London.
- WEST, W. E., 1892, *Pahlavi Texts* (Part IV, Contents of the Nasks), Oxford.
- , 1897, *Pahlavi Texts* (Part V, Marvels of Zoroastrianism), Oxford.

منابع خطی

- خمسه نظامی، نسخه کتابخانه ملی پاریس، به شماره 580, Suppl. Pers. مورخ ۷۶۷ق.
- خمسه نظامی، نسخه کتابخانه ملی پاریس، به شماره 1817, Suppl. Pers. مورخ ۷۶۳ق.
- گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی، نسخه موزه طویق‌پای سرای، به شماره 674, مورخ ۷۵۵ق.